

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی
استاد دانشگاه تهران

گذار زن از گذار زندگی

- ۴ -

زنان صد هزار دیناری

در تاریخ يك رشته مهرهای کلان و صدق‌های عجیب و غریب داریم که به‌عنوان نمونه چندتای آن یاد میشود:

بعد از عروسی مأمون، داستان مبادلات زن و شوهری طغرل سلجوقی با دختر خلیفه عباسی معروف است و باز می‌دانیم که ارسلان خاتون معروف به «خدیجه» دختر داود چغری بيك بود که طغرل او را به خلیفه عباسی عقد بست و صدق این زن صد هزار دینار بود و چون خطیب خطبه ازدواج خواند خلیفه گفت «قدقبلنا هذا النكاح بهذا الصداق» و از آن روز به بعد رسم شد که زنانی را که برای خلفا عقد می‌بستند، صد هزار دینار برای آنان صدق می‌نهادند، چنانکه زبیده دختر مقفی و فاطمه خانم دختر محمد بن ملکشاه سلجوقی و رابعه دختر احمد بن مستعصم بالله هر کدام صد هزار دینار مهریه داشتند.

در مراسم عقدبندان ارسلان خاتون - که عمیدالملک کندی دائرمدار کار بود - وقتی عروس را به کاخ عباسی می‌بردند قاطران و اسبان بسیاری با کجاوه و عماریه‌ها اموال جواهر و ظروف طلائی می‌بردند و هشتاد جاریه و کنیزك بکر نیز همراه آنها بود که پارچه‌های ابریشمی و کمربندهای جواهر نشان در دست داشتند و این قسمتی از جهازیه بود. تنها آلتون خاتون، همسر طغرل بيك با اینکه ناچار بود همراه عروس باشد از این ازدواج میان زن جوان و خلیفه پیر اکراه داشت. دخترك به کاخ خلیفه رفت، ابتدا چند بار زمین را بیوسید و کم‌کم به خلیفه نزدیک شد و کنار او نشست و لباس نازکی «فرجیه» بردوش دختر انداختند و تاجی مرصع به جواهر بر سرش گذاشتند (روز پیش هم صد دست لباس ابریشمی دیبای زربفت و طاس طلائی که یاقوت و فیروزه بر آن نشانده شده بود و يك گردن‌بند لؤلؤ بدو داده بود).

دو سال بعد از این عروسی بود که حادثه طغیان ارسلان بساسیری روی داد. (۴۵۰-۱۰۵۸ م) خلیفه از بغداد تبعید و محبوس شد ولی بساسیری با خدیجه خاتون به احترام رفتار کرد، خدیجه خاتون خود را پیش عمویش طغرل رساند و از آنجا تعدادی لباس (چهل طاقه) برای شوهرش خلیفه که محبوس در «حدیثه‌عانه» بود فرستاد و ده هزار دینار پول نیز فرستاد. سه سال بعد دوباره نزد شوهر خود - که مجدداً بخلافت رسید - باز گشت. اما خلیفه یا از جهت پیری یا از جهت زهد و اعتزال، اعتنائی به زن جوان خود

نداشت و چنان می‌نماید که دیگر به او نزدیک نشد. به همین سبب ارسلان خاتون اصرار کرد که به‌مراه عمومی طغرل بازگردد و در اثر اصرار طغرل، این امر صورت گرفت، و او تا مرگ طغرل همراه عمومی خویش بود.

وصیت مرگ برای تجدید فرارش

در سال (۴۵۸ هـ - ۱۰۶۵ م) که الب ارسلان بر رومیها پیروزی یافت خلیفه نامه‌ای تبریک گونه به او نوشت و تقاضای بازگشت ارسلان خاتون را نمود. آن زن بازگشت و تا (۵۶۵ هـ / ۱۰۷۲ م) در بغداد بود و باز دوباره این زن سرگردان به‌ری مراجعت نمود. در سال (۴۶۹ هـ / ۱۰۷۶ م) علاءالدوله علی اتابک یزد (۱) این بانو را به ازدواج خود درآورد و امیر فرامرز ازین زن متولد شد که بعدها اتابک یزد شد. جالب‌ترین نکته‌ای که دراین حوادث می‌بینیم روحیه آلتون خاتون همسر طغرل اول سلجوقی است، این زن در سال (۴۵۲ هـ / ۱۰۶۰ م) در گرگان درگذشت. در ایام وفات، به‌شوهرش طغرل وصیت کرد با دختر خلیفه عباسی ازدواج کند و او چنین کرد - هر چند این عقد ازدواج گویا به زفاف نرسید، یعنی کجاوه دختر خلیفه عباسی را به طرف ری حرکت دادند اما در اواسط راه خبر رسید که طغرل در طجروش ری دچار خون‌دماغ (= رعاف) شد و درگذشت. پیرمرد هفتاد ساله سکنه کرده بود (۲) در حالیکه در انتظار عروس جوان بود. کجاوه دختر را سیاه‌پوش کردند و باز گردانند.

در مورد این عروسی يك روايت ديگري هم‌داريم که صحيح‌تر بنظر ميرسد، نوشته‌اند که درخواستگاری این تازه عروس، ارسلان خاتون دختر چغری بيك و همسر خلیفه نیز دخالت داشتند. خلیفه سخت میگرفت و میگفت باید طغرل تمام املاك و اقطاعات و املاك آلتون خاتون را به خلیفه واگذارد و سیصد هزار دینار نیز مهر تعیین کند و طغرل همیشه در بغداد مقیم باشد (در واقع خواهان حق تعیین منزل برای زن شده بود) و مقصد این بود که طغرل منصرف شود، وقتی طغرل متوجه افکار خلیفه شد، به‌ترکان مقیم بغداد دستور داد تا بی‌رسمی را شروع کردند و غلامان خلیفه را زدند و اموال را ضبط کردند و خلیفه متوجه مشکلات کار شد. پس نامه‌ای به طغرل که در همدان بود نوشت و تقاضای او را قبول کرد، عميدالملک با نامه‌ای به بغداد آمد و عقد را بست، منتهی به این شرط که تا چهار سال عروس در بغداد بماند و بعد پیش شوهر برود (در واقع منتظر مرگ طغرل بود) روحانیون حنفی گفتند «ان‌المقد صحیح و الشرط باطل» شافعیون گفتند «ان‌المقد باطل از دخله شرط» عميدالملک دچار محذور بزرگی شده بود، به‌همدان رفت. طغرل خشمگین شد و به عميدبغداد رئیس‌المراقین دستور داد که خلیفه را در تنگنا قرار دهد. این مرد نیز در حضور جمع به خلیفه سخنان درشت گفت و فحش‌ها داد، و مستمری خلیفه را قطع کرد، نامه‌ای از طغرل به ارسلان خاتون رسید تا او نیز بغداد را به‌مقصد ری ترک کند، خلیفه ناچار شد از در تسلیم درآید و جمعی از اطرافیان را پیش طغرل به‌عذرخواهی فرستاد و آنان در تبریز به او رسیدند و در آنجا

۱- علاءالدوله در ۴۸۸ هـ / ۱۹۰۵ م) به قتل رسیده است.

۲- تابوت او را به ری آوردند و درین شهر دفن کردند. شاید برج طغرل مربوط به او یا طغرل سوم باشد.

مجدداً عقد دختر خلیفه را برای طغرل بستند (به وکالت از جانب خلیفه).

تصنیف و رقص ترکی

طغرل به زبان ترکی ازین پیش آمد اظهار سپاسگزاری کرد (۱) و سی غلام ترک با سی اسب خاص و تمام اموال آلتون خاتون را برای خلیفه فرستاد تا دختر را بیاورند، به روایت صابی، گویا طغرل درین مورد یک میلیون دینار پرداخته بود و مهر شرعی او را تنها به چهارصد دینار زر - فقط - اکتفا کردند (۲). در سال ۴۵۴ / ۱۰۶۲ مجدداً طغرل از طریق تکریت و بوسیلۀ قایق به بغداد آمد، ترکان درین سفر بسیار بی‌رسمی کردند چندانکه بعضی از سر بازان به پشت بامهای حمامهای زنانه میرفتند و از آنجا زنان را تماشا میکردند و بعد به حمام داخل شده هر که را میخواستند میگردقتند و میبردند درحالیکه بقیه زنان لخت و بی لباس فرار میکردند، و عمامه مردان را میگردقتند و بدور کمر خود می‌بستند (۳)، طغرل این حرکات را به ماطله برگزار می‌کرد، و پی‌درپی پیغام میداد تا هر چه زودتر دختر را به کاخ امارت او بفرستند و خلیفه ناچار شد در نیمه ماه صفر (۴۵۵ هـ / ۱۰۶۳ م.) دختر را به کاخ طغرل بفرستد. در همان شب درحالیکه چادرهای بسیار در اطراف دجله برپا کرده بودند و طبل مینواختند، دختر را به کاخ شوهر بردند و بر تختی که طلاکوب بود نشانده، شب اول طغرل پیر داماد به این اطاق درآمد و زمین را بوسه داد و در حق پدرش خلیفه دعا کرد ولی همانطور از اطاق خارج شد. دختر نیز نه تنها پیش پای او بلند نشد بلکه حتی برقع را نیز از چهره برداشت که چهره‌اش را هم داماد ندید، سلطان درحیاط کاخ با سر بازان به خواندن آهنگهای ترکی پرداخت و به رقص درآمد و رقصی جانانه کرد (۴) شبهای بعد هر بار که پیش عروس می‌رفت هدیه تازه به او میداد، عمیدالملک نیز خلعت کافی بدست آورد، اندکی بعد طغرل به ری بازگشت و در ری درگذشت (۸ رمضان ۴۵۵ / ۱۰۶۳). (۵)

- ۱- و تکلم السلطان باللغة التترکيه بما معناه الشکر و الدعاه (سيدات بلاط عباسی ص ۱۲۲) در واقع نماز شکر بجای آورده است.
- ۲- البته بعضی نیز چهار صد هزار دینار نوشته‌اند، و مأذون بودند بر مهر چهارصد درم نقره و یک دینار زر، مهر سیده فاطمه زهرا علیها السلام (راحة الصدور ص ۱۱۱)
- ۳- سيدات بلاط عباسی ص ۱۲۴
- ۴- وظل السلطان و الحواشی فی صحن دارالملک یرقصون ویننون باللغة التترکيه فرجاً و سرورا، ولقد کان رقص السلطان طغرل بک من عجائب الزمان و مما یندران یميله الملوک، (سيدات بلاط عباسی ص ۱۲۶).
- ۵- راوندی جریان واقعه را با اندک اختلافی اینطور ضبط کرده است. و خلیفه قاضی القضاة بغداد را در خدمت مهد سیده بفرستاد تا به تبریز خطبه خواندند، و مأذون بودند بر مهر چهارصد درم نقره و یک دینار زر، مهر سیده النساء (فاطمه زهرا علیها السلام). و چون مهد سیده به تبریز رسید شهر را آذین بستند و قاضی القضاة خطبه نکاح خواند. آنگاه سلطان از تبریز سوی ری رفت تا زفاف به دارالملک باشد، اندک مایه رنج بروی مستولی شد، به در ری به دیه طجرشت از جهت خنکی هوا نزول فرمود. چه حرارت هوا به غایت بود. رعاف بروی مستولی شد... و از دنیا برفت.. و سیده را هم چنان با مهد به بغداد بردند. (راحة الصدور ص ۱۱۲)

میان زفاف با دختر قائم و مرگ طغرل فقط شش ماه و ۲۳ روز فاصله بود، البارسلان دختر را به بغداد بازگرداند، این زن تا ۱۱۰۳۴۹۷ (۱۱۰۳) زنده بود، طغرل اصولاً عقیم بود و فرزندی نداشت، و البارسلان برادرزاده او بود که به سلطنت رسید.

بنده می‌خواهم به اطمینان عرض کنم، سعدی که يك روز می‌گفت:

زن خوب و فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا

لابد شرح حال همین سلطان طغرل را نیز خوانده بود و شاید از ماجرای دختر خلیفه و آن شب کذائی هم بی‌خبر نبوده که به این شعر دلپذیر مترنم شده:

بخوابند بس روستائی و جفت به نازی که سلطان در ایوان نخفت

همان جفت‌های روستائی که اکثریت قریب به اتفاق مردم این سرزمین را تشکیل میداده‌اند نه استثنایا و برگزیده‌های اهل تاریخ - که کارشان اغلب با موازین عادلانه عقل سازگاری نداشته است. من میدانم که مسئله مهر و صداق بر اساس اصول اقتصادی و روابط اجتماعی به‌رحال جای پائی دارد، ولی استثنایا تاریخ هیچ‌وقت ملاک قضاوت نمی‌تواند باشد، ما خوانده‌ایم که مأمون خراج فارس را فقط شیر بهای بوران دخت دختر حسن بن سهل قرار داد و نیز میدانیم مثلاً در زمان صفویه در شهر ربیع‌الاول سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار (۱۷۱۲ م) شاهزاده عظیم‌القدر شهر بانو بیگم صبیئه شاه سلیمان علیه‌الرحمه را به میرزا داود متولی روضه رضویه در روز عید بابا شجاع‌الدین (۱) عقد مناکحاً واقع ساخته، دادند، و در همان شب آمد بخانه میرزا داود، و مهر مبلغ هزار تومان بود، (۲)

پیاده در رکاب عروس

همین اواخر هم، همچنانکه میدانیم، وقتی شاهرخ‌خان زرنندی دختر سید حسن بیک اسماعیلی را در کرمان برای پسر خود لطفعلی‌خان عقد کرد (۳) «تا دو ماه در شهر طوی بزرگ و عروسی عظیم داشتند. گویند زمان عروسی سه خروار ادویه مصرف شد، سایر ماکولات و تقلات را بر این قیاس باید کرد. . . در شب زفاف، شاهرخ‌خان از خانه سید پیاده در رکاب عروس میرفت، و باز می‌دانیم که «مهر ضیاءالسلطنه دختر فتح‌الملی‌شاه بعد از مرگ فتح‌علی‌شاه و ازدواج او با میرزا مسعود انصاری گرم‌رودی ۵۰ هزار تومان اشرفی محمد شاهی (قریب دو میلیون و پانصد هزار تومان امروزی) تعیین شده بود. کاغذ مهر او نزد آقای مسعود انصاری هنوز باقی است (۴). همچنانکه نوشته‌اند که عزة‌الدوله خواهر ناصرالدین شاه به ازدواج امیر کبیر درآمد، با مهر هشت هزار تومان نقد اشرفی ناصر - الدین شاهی ۱۸ نخودی . . . و يك جلد کلام‌الله مجید، و كان ذلك فی بیست و دوم شهر ربیع - الاول سنه ۱۲۶۵ (۵) ۱۸۴۹ م.

- ۱- مقصود روزیست که عمر به دست ابو لؤلؤ کشته شد = نهم ربیع‌الاول یا ۲۶ ذی‌حجه
- ۲- وقایع‌السنین خاتون آبادی ص ۵۶۵
- ۳- تاریخ کرمان، چاپ دوم ص ۵۴۳
- ۴- یادداشتهای مسعود انصاری
- ۵- ازدهای هفت سر ص ۲۳

عدل خدائی

البته ما می‌دانیم گاهی کسانی هم بوده‌اند که به قول کرمانی‌ها «شش‌دانگی آدوری باغین» را مهر می‌کرده‌اند، ولی به حساب اینکه «مهر را کی داد و کی گرفت» نباید درین مورد خیلی تکیه کرد - زیرا مهر پیش از آن‌که یک اصل اقتصادی باشد یک اصل توجیهی از جهت شخصیت و اعتبار خانوادگی بشمار می‌رفته. در این مورد نگارنده به نکته‌ای اشاره می‌کند که از فرط سادگی و بدیهی بودن گویا تاکنون کسی بدان اشاره نکرده‌است:

شاید یکی از دلائلی که فی‌الواقع می‌توانیم عدل را جزء اصول اولیه مذهب، به حساب آوریم همین نکته باریک باشد، و آن اینست که خداوند عالم به قدرت کامله خود، در طی هزاران سال عمر بشر، یک خاصه در اصل خلقت نهفته است و آن اینست که در هر عصری، تعداد زن و مرد در جمعیت بشر تقریباً مساوی است، یعنی اگر فی‌المثل امروز جمعیت عالم را چهار میلیارد تن حساب کنیم تعداد زنان تقریباً مساوی مردان (حدود دو میلیارد) است و در شهرهای کوچک و بزرگ هم به همین صورت، و حال آنکه در میان خانواده‌ها معمولاً این نکته قطعی نیست. ما بسیار خانواده‌ها می‌شناسیم که هفت هشت دختر دارند و باز بسیار زن‌ها را می‌شناسیم که «پسرزاد» هستند، و این شوخی طبیعت گاهی مشکلات عجیب و غریب داخلی پدید می‌آورد و قول شاعر مصداق می‌یابد که فرمود:

مقدری که به گل نکفت و به تن جان داد

هر آنکه بود به هر چیز لایقش، آن داد

دو کشتی مساوی سلوک را در بحر

یکی رساند به ساحل، یکی به طوفان داد

با اینکه ما می‌دانیم که رشد زن خیلی سریعتر از مرد است و به قول کرمانیها «دختر مثل جو ترش است، از روز کاشت تا روز برداشت آن فقط صد روز طول می‌کشد» با همه اینها به قدرت کامله خداوندی، آمار مجموع زن و مرد یک شهر تقریباً «برابر است و همین نکته آدم را بدین فکر می‌اندازد که کمپیوترهای قدرت خداوندی در عالم مثل‌اعلی مراقب این هستند که فی‌المثل اگر در «سیروان» زنی پنج پسر و یک دختر دنیا آورد در «قبروان» مادری پنج دختر و یک پسر خواهد داشت، و این نمونه عدل خدائی است.

بادریز گوهستان

در مورد اهمیت این نکته می‌توانید می‌المثل تصور کنید که اگر یک سال همانطور که امسال مثلاً در روسیه محصول گندم را آفت زده است یا فی‌المثل همانطور که یک سال در ایران پیاز نایاب شد یا در اروپا نفت و انرژی دچار بحران گشت، همینطور هم یک سال مثلاً «تخم دختر را ملخ بخورد» و یا نطفه پسر پا نکیرد... آن وقت بعد از چند سال حساب کنید که چه مشکلاتی در جامعه بشری بوجود خواهد آمد. درین قرن‌ها و سال‌ها که تعداد زن و مرد مساوی بوده است و هست ببینید هرساله زن در تاریخ چه حوادثی بوجود آورده است، وای به روزی که فی‌المثل تعداد زن‌ها ثلث تعداد مردها باشد یا در برابر

دو میلیون جمعیت زن قاهره فی‌المثل دویست هزار بیشتر مرد نداشته باشیم، می‌شود به‌طور خیال وضع اجتماعی آن شهر و جیره‌بندی مرد یا زن را - که بدتر از جیره‌بندی آب اثر خواهد داشت - در نظر مجسم کرد (۱). چنین موقعی ظاهراً بهترین کار همان بود که میوه «باد ریز» را مثل باغداران کوهستان ما، به‌سادات و اهل‌السبیل و فقرا دهند، و نمونه آن را در تاریخ می‌توان یافت:

نام سلطان ابراهیم غزنوی (فوت ۴۹۲ هـ / ۱۰۹۸) را شنیده‌اید آن پادشاه را چهل دختر بود و سی و شش پسر، جمله دختران، او، به سادات کرام و علماء با نام داده. (۲) قاورد سلجوقی پادشاه کرمان (فوت ۲۶۶ هـ / ۱۰۷۳) که به قول محمد ابن ابراهیم «گویند چهل دختر داشت، بعضی را در حکم امراء آل بسویه کرد و اکثر به علویان داد. از جمله هشت دختر به ولی صالح شمس‌الدین ابوطالب زید زاهد نسابه (۳) مدفون به‌خبیبی که جد راقم است - و هفت پسر او داده (۴).

البته در برابر، پادشاهانی هم‌بوده‌اند مثل بابر شاه که « دختر سیادت پناه، سید مهدی آتش نفس را به نکاح گرفته بود»

دخترمفت دادن که هیچ، حتی روزگاری بود که زنان برای مردان مهر می‌گرفته‌اند: مرداوید در قتل عام همدان «چندان بکشت که پنجاه خروار شلوار بند

۱- اما همانطور که گفتم از هزاران سال پیش تا امروز تساوی مرد و زن برقرار است گوئی يك كمپيوتر بزرگ در کارگاه خداوند این نظام را تحت کنترل دارد. فعلاً آخرین آمار زن و مرد چند شهر را برای‌تان بگویم: سمنان ۲۷ هزار و ۱۵۶ تن مرد دارد و ۲۷ هزار و ۹۲۵ نفر زن، لنگرود با ۳۵ هزار و ۳۰۰ مرد و با ۳۶ هزار و ۹۰۰ زن، میناب ۴۲ هزار و ۵۶۱ مرد و ۴۲ هزار و ۸۴۸ زن. به همین طریق جمعیت کل عالم نصف زن و نصف مرد است. واقعاً کدام کارت الکترونیک در کارگاه بچه‌زائی زنان کار گذارده شد که این حسابها را تنظیم میکند؟

۲- طبقات ناصری منهاج سراج ص ۲۳۹ «یکی از آن ملکات در حباله جدمسوم منهاج سراج بوده است. نقل اجداد کاتب از جوزجان بدین سبب بود که امام عبدالخالق جوزجانی به‌خواستار بدید که هاتفی او را گفت که برخیز و غزنین رو و زن خواه! چون بیدار شد طنین افتاد که مگر این خواب شیطانست، تا سه روز به کرات متواتر این خواب بدید. بر حکم این خواب به غزنین آمد و یکی از دختران در حکم او آمد و او را از آن ملکه پسری آمد ابراهیم نام کرد و این ابراهیم پدر مولانا منهاج‌الدین عثمان بوده (از همان کتاب)

۳- شاید نسائی، منسوب به نسای بم.

۴- سلجوقیان و غز در کرمان تمسحیح نگارنده ص ۱۵ با این حساب این دومین خورخی است که جدش در راه خدا دختر بدست آورده است. اصولاً موارد متعددی پیش آمده است که اشخاص دختران خود را وقف سادات می‌کردند، و فتح‌ملیشاه نیز یکی از دختران خود را نذر امام جمعه اصفهان کرد و او را به تهران آورد و او جد امام جمعه فعلی تهران است و قبر او به نام قبر آقا در جنوب تهران معروف. یزار و یتبرک.

کشتگان از همدان به جانب ری بردند، (۱) و اندکی مرده اند در همدان، و همدان از مردم خالی شد - و این رسم که زن، داماد را کابین بدهد یا پدر زن، از آن عهد افتاد که زنان بسیار بودند و مردان اندک، (۲) البته این کثرت دختران در یک خانواده هم صورت‌های استثنائی طبیعت است.

ما می‌دانیم که اکثریت جامعه ما روستائین است (شاید ۷۰ درصد) و همین زنان روستائی بوده‌اند که مردانی مثل ابوعلی سینا و فردوسی و خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر و خیام را بوجود آورده‌اند.

فرق میان مناسبات زن روستائی و شوهرش با زنان شهری و شوهرانشان چندان بوده است که خود بحثی در خورد صدها مقاله است، و فی‌المثل کوچکترین نمونه آن آنکه در کوهستان ما، وقتی کشاورزان برای کشاورزی یا خرمن کوبی یا حین کار به صحرا می‌روند، زن با آنان همراه و همدوش آنانست.

و عجیب‌تر آنکه در محل ما، مرد سوار بر خر می‌شود و زن بدنبال اوخر را می‌راند و این با رضای خود اوست نه مسأله بردگی و بندگی زن! بلکه زن میدانند که مرد مسائل و مشکلات بالاتر از آن دارد. با همه اینها باز هم یک مثل روستائی از جهت تخفیف زنان می‌گوید که: بچه و زن که سوار خر میشوند خرها تلم میکنند - یعنی از سر جایشان تکان نمی‌خورند! در واقع می‌فهمند که این سواری دادن راه به جائی نمی‌برد. و باز میدانیم که به قول کرمانیها «هر دختری هفت تا مادر کافر می‌خواهد»!

تمدن، دست آورد زنان روستا

با همه اینها کیست که منکر شود که اصلاً تمدن آدمیزاد مولود زن روستائی است زیرا اگر این فرض درست باشد که مرد گوشتخوار زن باردار را در جای خود گذاشته باشد، وزن باردار یکی دو دانه گیاه را چه از جهت تفنن و چه از جهت احتیاط زیر خاک نهاده باشد و گیاه در مدت نه‌ماه خانه نشینی زن رشد کرده و بالیده و ثمر داده باشد و بعد مرد به اهمیت این مسأله پی برده باشد و از گوشتخواری به مرحلهٔ علف‌خواری استجالیه پیدا کرده باشد، در واقع این تحول عظیم یعنی تبدیل از گوشتخواری به گیاهخواری و از اقتصاد شبنانی به تمدن کشاورزی - و بالنتیجه شهرنشینی - مدیون زن - و آن هم زن روستائی است. افسوس که دربارهٔ اوضاع اجتماعی و نقش زنان نه تنها در دوران ما قبل تاریخ بلکه دربارهٔ این نقش بعد از تاریخ هم مورخان بکلی غافل مانده‌اند. اینهمه مورخ بزرگوار داریم ولی هیچ کدامشان به ما اطلاع نمی‌دهند که فی‌المثل در کرمان یا نیشابور صبحها حمام مردانه بود و عصرها زنانه یا بالعکس؟ یا نحوه رفتن به حمام چگونه بود؟ یا زنان در حمامها بدون لنگه می‌رفتند یا با لنگه؟ ولی هزار سال پیش وقتی صحبت از روی کار آمدن فضلوپه‌ها در فارس میشود،

۱- تاریخ گزیده: دو خروار بند ابریشمین از شلوار مقتولان بیرون کردند، و این درست‌تر می‌نماید.

۲- مجمل‌التواریخ و القصص ص ۳۸۹ نقل از مقاله پرویز اذکائی در مجله هنر و مردم.

متوجه میشویم که « . . . فضلو به ملك ديلم را بگرفت و به قلمه پهنند مجبوس كرد» و مادر ملك ابومنصور زنی مطربه بود خراسويه نام ، و همانا پراکنده می‌زیست، و سبب زوال ملك ديلم نابکاری آن زن بود ، و فضلو به این خراسويه مادر ملك ابومنصور بگرفت، و در گرماده گرم کرد بی‌آب، تا در آنجا هلاک شد و ملك ابومنصور را هم در آن قلمه هلاک کرد ، و پارس بدست گرفت و شبانکارگان را برکشید و نان پاره و قلاع داد (۱).

شمع چهل منی

ما البته از زنان اشرافی تاریخ اطلاعات قابل توجهی داریم ، فی‌المثل می‌دانیم که بوران دخت ، دختر حسن بن سهل سرخسی که همسر مأمون خلیفه نامدار عباسی شد و برادرزاده فضل‌بن‌سهل وزیر بود - به سال (۲۰۲هـ/۸۱۷م) به ازدواج مأمون درآمد در حالیکه ده سال بیشتر نداشت ولی مأمون درسال (۲۱۰هـ/۸۲۵م) بود که توانست با اوزفاف کند که به ۱۸ سالگی رسیده بود، و این زفاف در ناحیه فم‌الصلح برکنار فرات صورت گرفت. فرش زیر پای آن‌ها زربفت بود و بر سر آنان دانه‌های گوهر قیمتی از یک صینی طلائی ریختند که مردم جمع می‌کردند، و گویا هزار دانه گوهر بود، آنشب تا بناک را شمعی عنبرین روشن میکرد که ۴۰ من وزن داشت و گلوله‌هایی از مشک بین مدعوین پخش کردند که در میان هر «گویچه» بر کاغذی. فرمان تملك يك ملك يا يك جاريه، يا يك اسب معروف نهاده شده بود. پدر دختر آن شب پنجاه میلیون درهم به داماد و سرداران نظامی و بسه همراهان - حتی شترداران و مکاری‌ها و قایق‌رانان - بخشید. شاعری در همان شب مدح مأمون کرد.

بارك الله للحسن و لبوران في الختن يا بن هارون قد ظفرت ولكن بينت من؟ (۲)

مأمون چهل‌روز پس از آن به بغداد بازگشت - در واقع ماه عسل او چهل‌روزه بود و ده‌میلیون درهم به پدرزن هدیه داد. زبیده، زن پدر مأمون درین مجلس حاضر بود. يك لباس اشرافی به بوران پوشاند که از دربار بنی‌امیه به دست بنی‌عباس منتقل شده بود، نهرالصلح‌را هم که ملك خودش بود به عروس بخشید، این زن بعد از مرگ شوهر هم در قصر معروف خود که به کاخ «حسنی» معروف بود می‌زیست تا زمان خلیفه المعتمد علی‌الله که از کاخ خارج شد و خلیفه در آن تعمیراتی نمود ، بوران در (۲۷۱هـ/۸۸۴م) بعد از ۷۹ سال عمر درگذشت . ملکشاه سلجوقی دو‌یست‌سال بعد قبر آن زن را تعمیر کرد، و من وجه مناسبت این تعمیر را ندانستم. آیا خواجه نظام‌الملک طوسی خواسته بودیاد هم ولایتی‌های قدیم خود - فضل‌وحسن سرخسی - را بزرگ داشته باشد؟ بنده باید اشاره کنم که در تاریخ، ازدواج‌های سیاسی - ازین نوع - بسیار بوده است و سراسر دوران سلجوقی را فی‌المثل می‌توانیم درین مناسبات غرق بدانیم. گویی سلجوقی‌ها خلاء تر کمان‌بودن خود را می‌خواستند با پیوستگی به خاندان پیغمبر جبران کنند.

عروس در کجاوه ابریشمی

ما می‌دانیم که دختر ملکشاه سلجوقی نیز همسر خلیفه‌المقتدر بالله عباسی شد، و این

۱- ابن بلخی، چاپ بهروزی . ص ۲۳۷

۲- گویا مأمون گفته بود نمیدانم این شعر را در مدح من گفته‌است یا در ذم من!

زن به نام مهملك خاتون (شاید هم مخمل؟ یا مه ملك خاتون؟) معروف بود، وقتی ابن جهبیر به خواستگاری آمد، نظام الملك نمی خواست درین کار دخالت کند، ولی ملكشاه اورا مجبور به دخالت کرد - و در انجام این ازدواج باز ارسلان خاتون - زن قائم - پافشاری بسیار داشت. در همین مراسم بود که پنجاه هزار دینار، خلیفه عباسی، به عنوان «شیربها» پرداخت. ومهر را هم صد هزار دینار قرار دادند. ترکان خاتون زن ملكشاه ظاهراً به این ازدواج مایل نبود، و بهانه می تراشید، ولی ملكشاه رضا داد. قرار شد که خلیفه مادر و عمه خود را به اصفهان بفرستد و چنین شد. زنان و خاتونان غزنه و سمرقند و خراسان هم آمدند و مجلس عقد فراهم شد. ضمن عقد قرار گذاشتند که این ازدواج به شرطی صورت می گیرد که در کاخ خلیفه هیچ کس از کنیزان و حظیه و قهرمانه وجود نداشته باشد، وزیر هم ظاهراً قبول کرد و عقد در (۱۱ صفر ۴۷۵ - ژوئیه ۱۰۸۲ م) بسته شد. مهملك خاتون با مادرش ترکان خاتون پنج سال بعد به بغداد وارد شدند. جهاز عروسی بر ۱۳۰ شتر بختی با پالان دیبای رومی حمل شد و بسیاری اشیاء طلائی و نقره بر آن بود، هم چنین ۷۴ قاطر ازین گروه ۱۲ صندوق نقره پر از جواهر بارداشت، سه عماری و کجاوه با آن همراه بود و سه هزار سوار پیشاپیش جهاز با بوق و کرنا حرکت می کردند و امیر سعدالدوله گوهر آئین وامیر برسق با آن قافله بودند. (۱)

پنج روز بعد، خلیفه، وزیر خود ظهیرالدین را درحالی که سیمد شمع بزرگ و مشعل های نفتی درپیش او می بردند - پیش ترکان خاتون فرستاد و تخت روان نیز همراه او برده شد، وزیر به مادر دختر گفت: «ان الله یا امرکم أن تؤدوا الامانات الی اهلها» مادر گفت قبول است و اطاعت میشود. خواجه نظام الملك و امراء و زنان آنان درحالی که هر کدام دردست خود يك شمع داشتند محفۀ مجلل دختر را همراهی می کردند، ملكشاه هم این روزها از طریق حلب به بغداد رسیده بود، ولی خودش به عنوان شکار از شهر خارج شد - و این عادت پادشاهان مشرق و ترکان در عروسی دخترشان بوده است - در مهمانی آن شب چهل هزار من شکر مصرف شد که حدود هشت هزار دینار تنها قیمت شکر آن مهمانی بود. ملكشاه بعد از انجام مراسم به اصفهان بازگشت.

ادامه دارد

۱- مقایسه کنید با دختران امروزی که وقتی به خانه شوهر می روند تنها جهازی که همراه خودشان می برند به قول بعضی ها، جهاز هاضمه شان است.